فتنه ‏ها و راه‏هاي گريز از آنها

عليرضا حيدري 1

چكيده

مسلمانان براي به سلامت گذشتن از فضايي كه به سبب آميخته شدن حق و باطل، غبارآلود و گم‏راه‏كننده شده است، بايد عوامل به وجود آورنده چنين فضايي را بشناسند تا بتوانند خود را از معركه نجات دهند. عوامل متعددي در ايجاد فضاي شبهه‏آلود مؤثرند. «زور» و «تزوير» از جمله ابزارهايي‏اند كه همواره افراد مشرك و معاند در طي حيات اسلام از آنها استفاده نموده و سعي كرده‏اند زماني با اجبار و ارعاب، آزادي انتخاب در دين و گزينش مذهب را از افراد سلب كنند، و گاهي با نيرنگ و فريب و با ظاهري آراسته، به انحراف در دين و در هم آميختن حق و باطل بپردازند و در اعتقادات مسلمانان شبهه ايجاد كنند. از سويي، شخصيت‏زدگي در طول تاريخ، انديشه و وجدان مردم را تحت‏الشعاع قرار داده و چهره‏هاي به ظاهر حق به جانب، دست‏مايه ايجاد شبهه و تلبيس امر بر مردمان ساده‏لوح شده‏اند. از جمله شيوه‏هاي تربيتي، شناخت درست فتنها در زندگي و راه‏هاي گريز از آنهاست. اين مقاله به اين مهم مي‏پردازد.

كليدواژه‏ها: فتنه، قرآن، سنّت، بدعت، دنيا، تقوا.

مقدّمه

در قرآن كريم، واژه «فتنه» و مشتقات آن به تناسب مضامين و مفاهيم آيات، در سوره‏هاي مكّي و مدني 61 بار ذكر گرديده است؛ اما چون واژه‏ها در بستر زمان دچار تحوّل معنايي مي‏شوند، اين واژه را نيز برخي از مفسّران به شرك، گناه، آزمايش، امتحان، اختلال و اضطراب در نظام امور تفسير نموده‏اند. نكته قابل توجه در اقوال مفسّران در اين زمينه اشاراتي است كه به طور ضمني دالّ بر آن است كه مراد از «فتنه» در آيات، آشوب‏ها و تشنّج‏هاي ناشي از شرك است، نه خود شرك كه نوعي عمل قلبي و اعتقادي است. از جمله ويژگي‏هاي زمان فتنه، همان‏گونه كه در خطبه 93 نهج‏البلاغه آمده چنين است: «فتنه‏ها چون روي آورند، باطل را به صورت حق آرايند، و چون پشت كنند حقيقت چنان‏كه هست، نمايد. فتنه‏ها چون روي آورند آن را نشناسند، و چون بازگردند آن را بدانند.»

اين گفتار حضرت علي عليه‏السلام به روشني، آميختگي حق و باطل را در زمان ايجاد فتنه‏ها نشان مي‏دهد. اصولاً اساسي‏ترين مبناي فريب‏كاري فتنه‏جويان و مؤثرترين عامل پيروزي آنان همين «آميختن حق و باطل» است؛ زيرا اگر آنان سخنان و كردار خود را يكسره بر مقدّمات باطل استوار سازند، گم‏راهي مردم را موجب نخواهند شد؛ چنان‏كه اساس فتنه خوارج بر آيه «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ»، 2 كه سخن حقي است، استوار بود؛ اما هدفي كه آنان در پي دست يافتن بدان بودند، باطل و گم‏راه‏كننده بود. اين از آن‏روست كه غلظت شبهه اين «فتنه‏ها» شديد بود. نهروانيان و ناكثان انسان‏هايي معمولي نبودند كه فتنه آنان براي مردم آشكار باشد. بسياري از آنان در ميان مسلمانان به تهجّد و زهد و انجام عبادات و مستحبّات معروف بودند؛ حتي برخي از آنان همچون طلحه و زبير و عايشه از بزرگان صحابه به شمار مي‏آمدند. از اين‏رو، وقتي آنان

با همه حسن سابقه به مقابله با خليفه مسلمانان، حضرت علي عليه‏السلام، برخاستند، مردم در تشخيص و گزينش راه درست، دچار آشفتگي شدند.

ريشه ‏هاي فتنه‏ ها

حضرت علي عليه‏السلام در آغاز خطبه 50 نهج‏البلاغه در جملاتي كوتاه و گويا به اين پرسش پاسخ گفته‏اند: «همانا آغاز پديد آمدن فتنه‏ها پيروي خواهش‏هاي نفساني و نوآوري در حكم‏هاي آسماني است؛ نوآوري‏هايي كه كتاب خدا آن را نمي‏پذيرد و گروهي از گروهي ديگر ياري مي‏خواهد تا بر خلاف دين خدا، اجراي آن را به عهده گيرد.»

امير مؤمنان عليه‏السلام دو چيز را زمينه‏ساز و خاستگاه فتنه برمي‏شمارند: نخست پيروي از خواهش‏هاي نفساني، و ديگري بدعت‏گذاري در احكام الهي، كه اين خود به نوعي معلول عامل نخست است؛ زيرا زماني نوآوري‏ها و بدعت‏ها در دين شكل مي‏گيرند كه خواهش‏هاي نفساني بر انسان چيره شده، عقل و خرد او را زايل سازند. براي درك صحيح سخن حضرت علي عليه‏السلام، كه الهام گرفته از آيات الهي است، بايد اندكي درباره هر يك از اين دو عامل و نيز عامل دنياگرايي توضيحاتي ارائه شود:

1. پيروي از خواهش‏هاي نفساني

خداي متعال جوهر انسان را با اميال و غريزه‏هاي گوناگوني سرشته است، كه همه آنها در تكامل و تعالي انسان و رسيدن به مقصودي كه خداوند براي انسان ترسيم نموده، نقشي اساسي دارند. بي‏ترديد، وجود غريزه‏هايي همچون خشم و غضب، دوستي و محبت، ميل به زندگي، و كشش جنسي با وجود برخي اختلاف و تضادها ميان آنها، در پي هدف و مقصود واحدي هستند. اما آنچه مهم است نظام‏مندي و اعتدال در بهره جستن از اين اميال و غريزه‏هاست. مادام كه انسان هر يك از خواسته‏ها را در جاي خود به كار گيرد و آن را از نظم طبيعي خارج نسازد، در مسير رسيدن به هدف متعالي و سعادت و رستگاري گام برمي‏دارد؛ اما نگون‏بختي انسان زماني است كه يكي از هوس‏هاي دروني او از حدّ خويش تجاوز كند و از دايره خود پا را فراتر گذارد.

حضرت علي عليه‏السلام در خطبه 86 در اين‏باره مي‏فرمايند: «بدبخت كسي است كه از هواي نفس فريب خورد. بدانيد كه اندك ريا، شرك است و همنشيني با پيروان هوا، فراموش كردن ايمان و جاي حاضر شدن شيطان.»

در چنين حالتي، غريزه‏ها و اميال دروني آدمي، كه وسيله و ابزار مطيع انسانند، از دست او خارج مي‏شوند و سركشي‏شان بر قدرت عقل چيره مي‏گردد. ظهور چنين حالتي در انسان «هواپرستي» خوانده مي‏شود، كه پرستش آن از پرسش هرگونه بتي خطرناك‏تر و گم‏راه‏كننده است. از اين‏رو، رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آلههوس‏هاي نفساني را بدترين بت‏ها برشمرده است.

سيوطي در حديثي به نقل از ابوامامه آورده است كه رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهفرمودند: «در زير آسمان، هيچ‏بتي‏نزد خدا بزرگ‏تر از هواوهوسي‏كه‏ازآن‏پيروي‏شود،وجودندارد.» 3

در قرآن كريم، آيات فراواني وجود دارد كه مسلمانان را از پرستش هواي نفس و پيروي از آن برحذر مي‏دارند و انسان را از فرجام ناگوار پيروي از آن آگاه مي‏سازند. در اينجا، تنها به ذكر دو نمونه از انحراف‏هاي متأثر از هواپرستي بسنده مي‏شود:

الف. هواپرستي؛ سر منشأ گم‏راهي

قرآن كريم هنگام گزارش داستان حضرت داود عليه‏السلام، به سخن خداوند خطاب به آن حضرت اشاره مي‏كند كه فرمود: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَي فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛ 4 اي داود، ما تو را در زمين خليفه [و جانشين] گردانديم؛ پس ميان مردم به حق داوري كن، و زنهار از هوس، كه تو را از راه خدا بدر كند. قطعا كساني كه از راه خدا بدر مي‏روند، برايشان عذابي سخت است به دليل اينكه روز حساب را فراموش كرده‏اند.

اين آيه گوياي آن است كه هر جا گم‏راهي هست، پاي هواي نفس در ميان است، و هر جا خواهش‏هاي نفساني حاكم است، نتيجه‏اش گم‏راهي است، و اين دو لازم و ملزوم يكديگرند. در آيه ديگري از قرآن نيز گم‏راه‏ترين انسان‏ها كسي معرفي شده كه خواهش‏هاي نفساني را راهنماي عمل خويش قرار داده است: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدي مِنَ اللَّهِ.» 5

شدت لحن سخن خداوند در سوره «فرقان» بيشتر و شديدتر است. خداوند در اين سوره، انسان‏هايي را كه از هواي نفس خود پيروي كرده‏اند و به تعبير قرآن، هواي نفس خويش را «اله» و معبود خود برگزيده‏اند، از دايره انسانيت خارج ساخته، بلكه از چهارپايان نيز گم‏راه‏تر دانسته است: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»؛ 6 آنان جز مانند ستوران نيستند، بلكه گم‏راه‏ترند.

در حقيقت، هواي نفس همانند حجاب ضخيمي است كه بر چشمان عقل افكنده مي‏شود و انسان را از درك حقايق هستي ناتوان مي‏سازد؛ زيرا انسان براي درك حقيقت به بصيرت نيازمند است تا آنچه را از وقايع و حوادث پيرامون خود مي‏بيند، دريابد؛ اما پيروي از هوس‏ها و خواهش‏هاي نفساني دست يافتن به بصيرت را ناممكن مي‏سازد. در آيه‏اي از قرآن در بيان اين معنا، آمده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَي عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَي سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَي بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ 7 پس آيا ديدي كسي را كه هوس خويش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته، گم‏راه گردانيده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر ديده‏اش پرده نهاده است؟ آيا پس از خدا چه كسي او را هدايت خواهد كرد؟ آيا پند نمي‏گيريد؟!

نتيجه اينكه هواپرستي مهم‏ترين عامل بازدارنده انسان از هدايت و پيش‏برنده او به سوي گم‏راهي است. چنان‏كه حضرت علي عليه‏السلاممي‏فرمايد: «با وجود هوس‏هاي نفساني، دين وجود ندارد.» 8

ب. خواهش‏هاي نفساني؛ مانع دادگري و عدالت ‏ورزي

از ديگر پيامدهاي سوء پيروي از هوس‏هاي نفساني اين است كه موجب مي‏شود انسان در اداي حق و اجراي عدالت كوتاهي كند. عدالت يكي از شيواترين و دلكش‏ترين واژه‏هايي است كه بشر آن را شنيده و از مهم‏ترين مقوله‏هايي است كه در طول تاريخ، همواره دل انسان را مشغول و ذهن او را پر دغدغه ساخته است. جهان آفرينش و نظام كائنات بر پايه عدل استوار گشته و هيچ‏يك از خلقت‏هاي الهي، خارج از قانون عدل نيست؛ چنان‏كه فيض كاشاني در تفسير خود روايتي از پيامبر نقل كرده است كه فرمودند: «آسمان‏ها و زمين بر پايه عدل استوار گشته‏اند.» 9

از اين‏رو، انسان نيز در نظام آفرينش، كه برترين مخلوقات و آفريده‏هاست، از اين قاعده مستثنا نيست. از سوي ديگر، در عالم تشريع نيز همه اديان الهي عدالت را اصلي بنيادين براي انسان‏ها معرفي كرده‏اند و مهم‏ترين هدف اجتماعي پيامبران را پي‏ريزي عدالت و ايجاد جامعه‏اي بر پايه دادگري و عدالت دانسته‏اند. 10

خداي متعال در قرآن كريم، پس از آنكه مسلمانان را به برپايي قسط و عدل فرامي‏خواند، راز ناكامي انسان‏ها را در برپايي عدالت، پيروي از هواي نفس معرفي مي‏كند و آنان را از پيروي هواي نفس برحذر مي‏دارد:«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَي أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيّا أَوْ فَقَيرا فَاللّهُ أَوْلَي بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُواْ الْهَوَي أَن تَعْدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرا»؛ 11 اي كساني كه ايمان آورده‏ايد، پيوسته به عدالت قيام كنيد و براي خدا گواهي دهيد، هرچند به زيان خودتان يا پدر و مادر و خويشاوندان [شما ]باشد. اگر [هر يك از دو طرف دعوا ]توانگر يا نيازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما ]سزاوارتر است. پس، از پي هوس نرويد تا [در نتيجه از حق] عدول كنيد. و اگر به انحراف گراييد يا اعراض نماييد، قطعا خدا به آنچه انجام مي‏دهيد آگاه است.

حضرت‏علي عليه‏السلامدرخطبه69نيزهنگام‏توصيف‏محبوب‏ترين بندگان نزد خدا، نخستين نشانه عدل چنين انساني را نسبت به نفس خويش، دوري گزيدن او از هوا و هوس معرفي مي‏كنند: «عدل و داد را بر خود گماشته و نخستين نشانه آن اين است كه هوا و هوس را از دل برداشته.»

نيز در خطبه 44، خوف‏انگيزترين پرتگاه هلاكت را «هواپرستي» مي‏دانند: «اي مردم، از دو چيز بر شما بيشتر مي‏ترسم: از پيروي خواهش نفس و آرزوي دراز در سر پروردن؛ چراكه پيروي خواهش نفس آدمي را از راه حق باز مي‏دارد و آرزوي درازْ آخرت را به فراموشي سپارد.»

با قرار دادن اين آيات و روايات در كنار حديثي كه در آغاز اين بحث از اميرمؤمنان عليه‏السلام نقل شد ـ كه در آن يكي از عوامل پيدايش فتنه پيروي از هواي نفس معرفي شده بود ـ سخن آن حضرت شفّافيت و عمق بيشتري مي‏يابد.

2. بدعت‏ها و نوآوري‏هاي بي‏ بنياد

خاستگاه ديگر فتنه، كه اميرمؤمنان عليه‏السلام بدان اشاره نموده‏اند، بدعت‏هايي است كه در حوزه دين پديد مي‏آيند.

طريحي ذيل اين واژه آورده است: «بدعت» در لغت، به معناي «نوآوري» است؛ يعني هر چه را كه پيش‏تر سابقه نداشته و اكنون موجود شده است؛ مانند آيه «مَا كُنتُ بِدْعا مِنْ الرُّسُلِ»؛ يعني «بدعاَ من الرُّسُلِ يا اَوَّلَ مَنَ اُرسِلَ مِنَ الرُّسُل.» و در اصطلاح ديني، پديد آوردن رسم و آيين تازه در حوزه دين را «فتنه» گويند. 12

وي همچنين مي‏نويسد: «بدعت» يعني: نوآوري در دين و آنچه ريشه در كتاب و سنّت ندارد، و از آن‏رو كه گوينده‏اش آن را از پيش خود وضع كرده است «بدعت» ناميده مي‏شود. 13

دانشمندان اسلامي در اينكه نوآوري‏هايي كه ريشه در كتاب و سنّت ندارند اما با آنها منطبقند، متفق نيستند. برخي از آنان به طور مطلق هرگونه رسم و آييني را كه ريشه در قرآن و سنّت ندارد، بدعت شمرده و آن را مقابل سنّت دانسته‏اند و نوآوري‏ها و رسم‏هايي را كه مشمول عموميت احكام دين مي‏شوند ـ اگرچه در قرآن و سنّت از آنها ياد نشده ـ جزو سنّت ذكر كرده‏اند. از ديدگاه اين دسته از دانشمندان، «بدعت» تنها بر محرّمات اطلاق مي‏گردد. 14

گويا ظاهر بسياري از روايات نيز بر اين معنا دلالت دارد. براي مثال، علّامه مجلسي از رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آله روايتي را نقل كرده است كه مي‏فرمايند: «هرگونه نوآوري بدعت، و هر بدعتي ضلالت، و هر ضلالتي مسيرش به سوي دوزخ است.» 15

همچنين از حضرت علي عليه‏السلام روايت شده است كه فرمودند: «هيچ‏كس نيست كه بدعتي بگذارد، جز اينكه به موجب آن سنّتي را وانهد.»

مضمون اين دو روايت و احاديثي از اين دست گوياي اين است كه «بدعت» در مقابل «سنّت» قرار دارد و به طور مطلق، مذموم است و بر نوآوري‏هايي كه خارج از اصول و مباني دين و سنّت است، اطلاق مي‏شود؛ اما عده‏اي از دانشمندان هرگونه بدعت و نوآوري در دين را الزاما ناپسند و گم‏راه‏كننده نمي‏دانند. از ديدگاه آنان، بدعت دوگونه است: گاه ناپسند است و گم‏راه‏كننده، و گاه پسنديده است و هدايت‏كننده.

به هر حال، چه به دوگونه بدعت (ممدوح و مذموم) معتقد شويم و نوآوري‏ها و آيين‏هاي نوخاسته را كه طبق اصول و مباني دين وضع نگشته، «بدعت مذموم» بخوانيم و چه به طور مطلق، هر آييني را كه مقابل «سنّت» وضع شده باشد «بدعت» بناميم، نتيجه هر دو يكي است و آن اينكه:

1. هر آييني كه در آن با كتاب خدا و سنّت مخالفت شده باشد، «بدعت» و گم‏راه‏كننده است.

2. نوآوري‏ها و رسم‏هايي كه با قرآن و سنّت مخالف نباشند، «بدعت» يا دست‏كم، بدعت مذموم خوانده نمي‏شوند.

احاديث و روايات اسلامي نيز بر اين وجه تأكيد كرده‏اند و آنچه را در آن با كتاب خدا و سنّت رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهمخالفت شده، «بدعت» خوانده‏اند. افزون بر روايتي كه در ابتداي بحث از اميرمؤمنان عليه‏السلام نقل شد، روايات ديگري نيز از آن حضرت بر اين معنا تصريح داردند؛ از جمله: «اهل‏سنّت» [كساني هستند كه] به سنّت خدا و رسولش تمسّك مي‏جويند، اگرچه اندك باشند؛ اما اهل بدعت با دستورات خدا و كتاب و رسولش مخالفت مي‏ورزند و به رأي و خواهش‏هاي نفس خود عمل مي‏كنند، اگرچه فراوان باشند. 16

3. دنياگرايي

از جمله ريشه‏هاي فتنه از صدر اسلام تاكنون، دنياطلبي و دنياگرايي بوده است. اسلام دنيا را وسيله‏اي براي عروج و رسيدن به كمال اخروي مي‏داند. اسلام دنيا را مزرعه آخرت مي‏داند؛ اما كفر و شرك و نفاق دنيا را جولانگاه آرزوها و هوس‏هاي خويش مي‏كنند و بدان ابديت مي‏دهند و آخرت را انكار مي‏كنند. خداوند در اين‏باره مي‏فرمايد: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَي الآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجا أُوْلَـئِكَ فِي ضَلاَلٍ بَعِيدٍ»؛ 17 آنان كه دنيا را بر آخرت ترجيح مي‏دهند و راه خدا را سد مي‏نمايند و آن را كج مي‏كنند در گم‏راهي دوري هستند.

در قرآن كريم، 115 بار واژه «دنيا» به كار رفته كه در همه آنها از هدف بودن دنيا، نفي و مذمّت شده است. مولاي متقيان عليه‏السلام نيز در خطبه 63 نهج‏البلاغه مي‏فرمايند: «دنيا خانه‏اي است كه كسي در آن سالم نمانده، مگر با اعمال پاكي كه در آن انجام دهد؛ و به چيزي كه مخصوص آن گردد، نجات پيدا نمي‏شود. مردم در دنيا از باب امتحانْ مبتلا شده‏اند؛ آنچه را از دنيا به خاطر دنيا برداشته‏اند از دستشان مي‏رود و در قيامت نسبت بدان بازخواست مي‏شوند؛ و آنچه از دنيا براي آخرت برگرفته‏اند بر آن وارد مي‏شوند و بر آن قيام مي‏كنند.

امام صادق عليه‏السلام فرموده‏اند: خداي ـ عزّوجلّ ـ به مردي فرمود: «آگاه باش كه آغاز هر فتنه، دوستي دنياست.» 18

بنابراين، صرف بودن دنيا و تقدّم دنيا بر آخرت، از ريشه‏هاي فتنه‏گري است، در حالي كه در متن انديشه اسلامي دنيا وسيله و زمينه‏اي براي آخرت و راهي براي رهايي از فتنه و فتنه‏گري است. اين مسئله در تاريخ بسيار تكرار شده است. نمونه آشكار آن فتنه «جمل» است كه عامل و منشأ آن رسيدن به پست و مقام دنيايي بود. زماني كه در اثر سياست‏هاي غلط خلفا، بخصوص عثمان، برخي اصحاب صاحب مال و منال و كاخ و كنيز فراوان شدند و به اين تفاوتِ در بيت‏المال و تفاخر عادت كردند، به گونه‏اي كه امكان بازگشت آنان در حكومت عدل علي عليه‏السلامميسّر نشد و همچنان بر زياده‏طلبي خود و حقوق افزون‏تر از ديگران در بيت‏المال و حفظ دنيايي كه به آنها روي آورده بود، پاي فشردند و چون امام علي عليه‏السلامرا در برابر خواسته‏هاي خود محكم و تغييرناپذير و قاطع يافتند، پيمان شكستند و تمامي سوابق مبارزاتي خود را در راه اسلام به پاي منافع مادي قرباني كردند و اين‏گونه بود كه فتنه جمل را به وجود آوردند.

حضرت علي عليه‏السلام در خطبه 29 نهج‏البلاغه مي‏فرمايند: «اي مردم، دو چيز است كه من سخت از آنها بر شما بيمناكم: يكي پيروي از هواي نفس و ديگري آرزوي طولاني و دنياگرايي. حال كه در جهان هستيد، از آن به اندازه‏اي توشه برگيريد كه فردا بتوانيد نفوس خويش را حفظ كنيد.

راه‏هاي رهايي از تنگناي فتنه ‏ها

در اين قسمت، ابتدا بخشي از خطبه 151 نهج‏البلاغه، كه دستورات قابل توجهي درباره مبارزه با فتنه و فتنه‏گران است، ذكر مي‏شود، سپس به راه‏كارهايي كه در آيات و روايات بر آنها تأكيد شده است، اشاره مي‏گردد:

1. برون ‏نگري و جامعه ‏سازي

ـ «فَاتَّقُوا سَكراتِ النِّعمَةِ»؛ از فساد در نعمت‏ها و مست شدن از آنچه داريد، بپرهيزيد.

مولاي متقيان از مغرور شدن به مال و منال و مقام و حتي سلامتي و غرق شدن در آنها برحذر داشته‏اند؛ زيرا هر قدر انسان در خوشي‏ها غرق شود و خود را به عوامل دنيايي وابسته كند به همان ميزان، امكان لغزش و فريبش بيشتر است. اگر حضرت علي عليه‏السلاممي‏توانند در مقابل همه قدرتمندان عرب و دشمنان بايستند و بگويند اگر همه عالم عليه من حركت كنند، من به آنها پشت نمي‏كنم، به اين دليل است كه آن حضرت بارها دنيا را طلاق گفته‏اند و كفش پاره خود را بر حكومت ترجيح مي‏دهند.

ـ «وَ احذَرُوا بَوائِقَ الِنقمَةِ»؛ از بلاي كينه و كارهاي ناپسند دوري كنيد.

نبايد كينه به دل گرفت و پاسخ عمل‏ها را به عكس‏العمل‏هاي تند و سرزنش‏گونه و همراه با عتاب داد. بايد از هر واكنش و هر عملي كه موجب كدورت و كينه مي‏شود، خودداري كرد؛ چراكه حفظ وحدت مسلمانان، كه ضامن پيروزي بر كفر و شيطان است، با ايجاد الفت و محبت و صميميت امكان دارد.

ـ «تَثَبَّتُوا فِي قِتامِ العِشوَةِ وَ اِعوِجاجِ الفِتنَةِ»؛ در تاريكي‏هاي غبار فتنه و كجي‏هاي آن، ثابت باشيد.

«عوج»: كجي، انحراف؛ «قتمه»: گرد و خاك سياه؛ «عشوه»: امر را مشتبه كردن، كار ناپيدا نمودن، تاريكي، شب‏كوري.

حضرت مي‏فرمايند: زماني كه گرد و غبار تبليغات سرسام‏آور فتنه‏گران برمي‏خيزد و امر بر شما مشتبه مي‏شود، تا زماني كه حق معلوم نشده است، بر مباني اعتقادي خويش، پايدار، ثابت‏قدم و استوار باشيد، نه اينكه با ديدن كمترين حركت مخالف و فتنه‏اي بر پاشنه‏ها بچرخيد و به سوي فتنه‏گران گرايش يابيد؛ يا اينكه پايداري خويش را از دست بدهيد.

با توجه به فرمان خدا در آيه 30 سوره «فُصِّلَت»، بايد استقامت كرد: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»؛ قطعا آنان كه مي‏گويند خدا پروردگار ماست و استقامت مي‏كنند، فرشتگان بر آنها نازل مي‏شوند كه نترسيد و اندوهگين نشويد.

ـ «فَلا تَكُونُوا اَنصابَ الفِتَنِ و اَعلامَ البِدَعِ»؛ پس نشانه‏ها و پرچم فتنه‏ها نباشيد و درفش بدعت‏ها نگرديد.

فتنه براي رشد و توانايي خود، نيازمند انسان‏هايي است كه وسيله رشدش باشند؛ دست‏ها و دهانشان را در خدمت رواج فتنه و توانمند شدن فتنه‏گران قرار دهند. بدعت‏گذاران نيز به بدعت‏پذير نياز دارند. پس، شما اي مردم مؤمن، در زمان‏هايي كه ابرهاي فتنه در آسمان اسلامند و مردمان فتنه‏گر در صحنه‏هاي اجتماع مشغول فتنه‏گري‏اند، نيروهاي خود را در اختيارشان قرار ندهيد.

ـ «وَ الزِمُوا ما عُقِدَ عَلَيهِ حَبلُ الجَماعَةِ»؛ بدانچه پيوند جماعت با آن استوار است، ملزم باشيد.

اجتماع براي وحدت پيدا كردن، زمينه‏هاي مشترك را مي‏يابد و بر آن پيمان مي‏بندد و استوار مي‏شود تا تفرقه‏اندازان موفق به ايجاد شكاف نشوند. آنچه سبب به هم پيوستگي جماعت مي‏شود و ايجاد وحدت مي‏نمايد بايد محترم شمرده شود، تا شيطان و رهروان او، كه فتنه‏گرند و تلاش مي‏كنند تا در ميان اجتماعات مردم كينه و نفاق ايجاد كنند و زمينه را براي تسلّط خود فراهم سازند، موفق به انجام مأموريت خود نشوند. حضرت علي عليه‏السلام در خطبه 229 نهج‏البلاغه، در اين‏باره مي‏فرمايند: «قطعا دست خدا با اجتماع است. از تفرقه برحذر باشيد؛ چراكه هر يك از مردمان كه از اجتماع جدا شود، صيد شيطان خواهد شد؛ چنان‏كه گوسفند جدا شده از گلّه نصيب گرگ مي‏شود. آگاه باشيد هر كه شما را به اين فرابخواند، او را بكشيد، اگرچه من چنين كنم.»

ـ «وَ اَقدِمُوا عَلَي اللهَ مَظلُومينَ وَ لا تَقدِمُوا عَلَيهِ ظالِمينَ»؛ سعي كنيد نزد خدا مظلوم حاضر شويد، ولي ظالم حاضر نگرديد.

با حق ماندن و با محور حق وفاداري نمودن، البته مظلوميت دارد. چه بسا حضور در جبهه حق موجب پايمال شدن حقوق فردي و شخصي انسان باشد. اين مظلوميت خوشايند حضرت حق است و حضور با اين حال نزد او زيبنده مؤمنان است. بنابر سخن حضرت علي عليه‏السلام التزام به وحدت امّت اسلام و برپايي اطاعت از رهبري در ميان مردم، به صبر و شكيبايي نياز دارد و چه بسا حق‏گراياني كه به خاطر كم‏طاقتي از مدار حق خارج شده‏اند و ستمگر به محضر خدا حاضر مي‏شوند.

ـ «وَ اتَّقُوا مَدارِجَ الشَيطانِ وَ مَهابِطَ العُدوانِ»؛ از راه‏هاي شيطان بپرهيزيد و از مكان‏هاي ستم دوري كنيد.

در اينجا، مولا ما را از عمل كردن همانند شيطان و قرار گرفتن در راه او برحذر مي‏دارد. همچنين از رهروي او و مكان‏هاي ستم، گناه، و مكان‏هايي كه وسوسه و شبهه و بدعت و نافرماني و تفرقه را به ذهن‏ها و دل‏ها القا مي‏كنند، برحذر مي‏دارند. خداوند نيز ما را در قرآن، از جاهايي‏كه در آن‏لغووبيهوده‏گويي‏مي‏شود، برحذر مي‏دارد.

ـ «وَ لا تَدخُلُوا بُطُونَكُم لُعَقَ الحَرامِ فَاِنَّكُم بَعَينِ مَن حَرَّمَ عَلَيكُم المَعصَيةَ وَ سَهَّل لَكُم سَبيلَ الطاعَةِ»؛ در شكم‏هاي خودتان لقمه‏هاي حرام جاي ندهيد؛ زيرا خدا نافرماني را برايتان حرام كرده و راه اطاعتش را آسان گردانيده است.

حضرت علي عليه‏السلام به ما مي‏آموزند كه براي گريز از اسارت فتنه‏ها، از لقمه حرام بپرهيزيم؛ زيرا لقمه حرام هم از نظر جسمي و هم از نظر رواني، انسان را آلوده مي‏كند و او را به فساد و گناه متمايل مي‏سازد. همچنين شخص را به سوي ظلم و استثمار سوق مي‏دهد؛ زيرا براي آن شخص لقمه حرام و يا راه مشروع و نامشروع تفاوتي ندارد، در حالي كه خداوند معصيت را حرام كرده و راه اطاعت را گشوده است.

2. خودسازي

الف. تقوا

انسان براي رهايي از توفان وهمگين و گم‏راه‏كننده فتنه، نيازمند شناخت «حق و باطل» است؛ اما مشكل اينجاست كه او در بسياري از موارد، دچار وهم مي‏شود؛ باطل را حق مي‏پندارد و وهم را حقيقت. در اين‏گونه موارد، انسان به ديد و درك نيرومند، روشن‏بيني شگرف و نورانيتِ فوق‏العادهاي نيازمند است تا به ياري آن، ديده‏اش حقيقت‏ياب شود. اين قوّه نيرومند و بصيرت‏بخش «تقوا»ست.

در معناي «تقوا»، آمدي از اميرمؤمنان عليه‏السلام روايات فراواني نقل كرده است كه به چند نمونه از آنها اشاره مي‏شود:

ـ «تقوا دژي است استوار براي كسي كه بدان پناه آورد.»

ـ «تقو استوارترين دژ و نگه‏دارنده‏ترين جان‏پناه است.» 19

حضرت علي عليه‏السلام در خطبه 191 نيز مي‏فرمايند: «تقوا امروز، جان‏پناه و سپر است و فردا به سوي بهشت راهگذر.»

«تقوا» در اين احاديث به سپري محكم و دژي استوار تشبيه شده است كه انسان را در هنگامه گناه و محيط‏هاي آلوده نگه‏داري مي‏كند و هرگز معناي «اجتناب» و «پرهيز» از آن فهميده نمي‏شود.

حديث ديگري نيزازآن حضرت‏روايت‏شده‏كه در عين سادگي عبارات و تمثيل به كار رفته در آن، از ژرفاي شگفتي برخوردار است: «پرسيدند: تقوا چيست؟ فرمود كه هيچ در راه خارناك‏رفته‏ايد؟ گفتند: آري. فرمود: چگونه كنيد در آن تيه؟ گفتند: خويشتن را نگاه داريم. فرمود: متّقي آن باشد كه در راه دين هم چنان رود و خويشتن را از معاصي چنان نگه دارد كه رونده، پاي خود را.» 20

مقصود روايت كاملاً روشن است؛ يعني همچنان كه وقتي مسافري از بيابان مي‏گذرد، براي رسيدن به مقصد، به ناچار بايد از خار و خاشاك بگذرد، انسان مؤمن نيز ناگريز است در رسيدن به مقصود، در ميان اجتماع با همه خوبي‏ها و بدي‏هاي آن بسازد؛ اما همچنان‏كه مسافر براي گذر از زمين خارناك با احتياط گام برمي‏دارد و راه مي‏پيمايد تا آسيب نبيند، انسان مؤمن نيز بايد همان‏گونه در امر دين احتياط ورزد و خود را از گناهان پيرامون خويش محافظت كند.

آيات فراواني از قرآن كريم به بيان ابعاد گوناگون «تقوا» و نقش و اهميت آن در سعادت انسان اختصاص يافته است. در اين ميان، به تأثير «تقوا» در روشن‏بيني و بصيرت انسان نيز اشاره شده است. چنان‏كه پيش‏تر گفته شد، اين بصيرت برگرفته از تقوا راه گريز از تاريكناي فتنه‏ها و به سلامت گذشتن از آنهاست. خداي متعال در سوره «اعراف» آيه 201 مي‏فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ»؛ در حقيقت، كساني كه [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‏اي از جانب شيطان بديشان رسد [خدا را] به ياد آورند و به ناگاه بينا شوند.

اين آيه به نقش و تأثير «تقوا» در بينايي و بصيرت انسان اشاره مي‏كند. اين معنا در آيه 29 سوره انفال نمود و جلوه بيشتري دارد: «يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إَن تَتَّقُواْ اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانا وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ اي كساني كه ايمان آورده‏ايد، اگر از خدا پروا داريد برايتان [نيروي] تشخيص [حق از باطل ]مي‏دهد و گناهانتان را از شما مي‏زدايد و شما را مي‏آمرزد؛ و خدا داراي بخشش بزرگ است.

در اين آيه، به برخي از آثار و نتايج تقوا اشاره شده كه نخستين آنها بصيرت در تشخيص حق از باطل است. با تأمّل در آيه قبل (آيه 28 انفال) و دقت در سياق اين دو آيه، نقش تقوا در رهايي از تاريكي‏ها و آشفتگي‏هاي «فتنه» روشن مي‏شود. در آيه 28 انفال چنين آمده است: «وَ اعْلَمُواْ أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.»

خداوند در اين آيه خطاب به مسلمانان مي‏فرمايد: اموال و فرزندان شما وسيله فتنه و آزمايش شمايند، و گاه موجب آشفتگي، پريشان‏خاطري و دل‏مشغولي شما در امور ديني و دنيوي مي‏شوند. سپس در آيه بعد مي‏فرمايد: «إَن تَتَّقُواْ اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانا»؛ اگر تقوا پيشه كنيد خداوند نيروي تشخيص حق از باطل به شما مي‏بخشد. اين نيرو موجب مي‏شود انسان بتواند هنگام ظهور «فتنه» و اضطراب‏هاي برخاسته از آن مسير حق را بيابيد.

علّامه طباطبائي در تفسير اين آيه و تبيين واژه «فرقان» مي‏نويسد:

«فرقان» يعني: آنچه كه ميان دو چيز فرق گذارد و مراد از آن در آيه مذكور، به قرينه سياق و تفريع آن بر «تقوا»، فرق گذاشتن ميان حق و باطل است، چه در اعتقادات و چه در عمل. فرقان در اعتقاد، با جدا كردن بين ايمان و كفر و هدايت از ضلالت است؛ و در عمل، با فرق گذاردن ميان اطاعت و معصيت و هر آنچه موجب خشنودي و غضب خدا گردد؛ و [فرقان] در رأي و نظر، با جدايي ميان انديشه صواب از رأي خطاست. 21

ايشان سپس در ادامه سخن خود مي‏افزايد: فرقان در آيه، مطلق است و به چيزي مقيّد نشده، و چون آيات پيشين موارد خير و شر را ذكر كرده بودند، حاكي از اين مطلب است كه همه امور خير و شر به «فرقان» نياز دارند.

آيه ديگري در قرآن ذكر گرديده كه گوياي همين معناست. خداوند در آيه 2 سوره «طلاق» مي‏فرمايد: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجا»؛ و هر كه از خدا پروا كند، [خدا] برايش راه بيرون شدني قرار مي‏دهد.

سيوطي از عطابن يسار به نقل از ابن عبّاس روايت مي‏كند كه رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آله درباره آيه مزبور فرمودند: منظور خروج از شبهه‏هاي دنيا و سكرات مرگ و دشواري‏هاي روز قيامت است. 22

حضرت علي عليه‏السلام در خطبه 183 اين آيه را تفسير نموده و مراد از آن را خروج از فتنه‏ها دانسته‏اند: «بدانيد! آنكه از خدا بترسد خدا برايش راه بيرون شدن از فتنه‏ها قرار مي‏دهد، و نوري كه در تاريكي بدان راه برد، و او را جاودان دارد در آنچه آرزو و خواهش وي بود، و او را نزد خود فرود آرد در منزلي كه نشان كرامت او دارد.»

سخنان اميرمؤمنان عليه‏السلام روشن‏كننده اين نكته است كه مراد از «يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجا» راه نجات از تنگناها و تاريكي‏هايي است كه انسان را به گم‏راهي و ضلالت مي‏افكند و اين تاريكي‏ها، كه حضرت علي عليه‏السلاماز آنها به عنوان فتنه ياد مي‏كند، دربرگيرنده اموري‏اند كه انسان را در شناخت حقيقت دچار وهم و اضطراب مي‏كنند، خواه اين آشفتگي و اضطراب برخاسته از دشواري‏ها و تنگ‏دستي‏هاي زندگي دنيوي باشد، يا از تنگناها و مشقّت‏هايي كه در امر دين صورت مي‏پذيرد.

در خطبه 16 نهج‏البلاغه نيز بر نقش تقوا در نجات انسان از شبهه‏ها تأكيد شده است: «آنكه عبرت‏هاي روزگار برايش آشكار شود و از آنها پند پذيرد و از كيفرهايي كه پيش چشم اويند، عبرت بگيرد، تقوا او را نگه مي‏دارد و از سرنگون شدن او در شبهه‏ها حفظ مي‏كند.»

ب. تمسّك به قرآن

بي‏شك، قرآن كريم بيرون‏برنده انسان از تاريكي‏ها و ضلالت‏ها و پيش‏برنده او به سوي روشني و نور است؛ كتابي است هدايت‏آفرين و سعادت‏بخش. يكي از مهم‏ترين راه‏هاي رهايي انسان از تاريكناي فتنه‏ها به شمار مي‏رود. خداي متعال در بسياري از آيات، قرآن را مايه هدايت مؤمنان، پارسايان و تقواپيشگان دانسته و آن را «شفاء» و «رحمت» براي مسلمانان معرفي كرده است. براي مثال، در سوره اسراء آيه 82 مي‏فرمايد:«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إَلاَّ خَسَارا»؛ و ما براي مؤمنان آنچه را كه از قرآن مايه درمان و رحمت است، نازل مي‏كنيم و ستمگران را جز زيان نمي‏افزايد.

و در آيه‏اي ديگر مي‏فرمايد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًي وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ 23 اي مردم، به يقين براي شما از جانب پروردگارتان اندرزي، و براي آنچه در سنيه‏هاست درماني و براي گروندگان [به خدا] رهنمود و رحمتي آمده است.

در بسياري از رواياتِ معصومان عليهم‏السلام نيز قرآن شفاي دردها معرفي شده است، به ويژه در جاي جاي كتاب ارجمند نهج‏البلاغه اين نكته به چشم مي‏خورد. در خطبه 176 نهج‏البلاغه در وصف قرآن چنين آمده است: «و كسي با قرآن ننشست، جز اينكه چون برخاست، افزون شد يا از وي كاست؛ افزوني در رستگاري، كاهش از كوري و بيماردلي. پس بهبودي خود را از قرآن بخواهيد و در سختي‏ها از آن ياري بجوييد كه قرآن بزرگ‏ترين آزار را مايه بهبودي است و آن كفر و دورويي و گم‏راهي است.»

روشن است كه مراد از «شفاء» در اين آيات و روايت‏ها، بهبود بخشيدن بيماري‏ها و مرض‏هاي روحي است كه در طول زندگي بر انسان عارض مي‏شوند و موجب پريشاني فرد يا برآشفتن جامعه مي‏گردند. علّامه طباطبائي ذيل آيه 82 سوره «اسراء» مي‏نويسد: «و مراد از "مرض" چيزي نيست جز آنچه كه ثبات قلب و استواري نفس را مختل مي‏سازد؛ از قبيل انواع شك و ترديد كه موجب اضطراب دروني و تزلزل باطني گشته و انسان را به سوي باطل و پيروي از هوا و هوس متمايل مي‏سازد و نيز [مرض ]چيزي است كه با ايمان عموم مؤمنان، كه از درجه نازلي از ايمان برخوردارند، قابل جمع است.» 24

ايشان سپس در بيان نقش و اهميت قرآن در زدودن شبهه‏ها و ترديدها مي‏نويسد:

و قرآن كريم با حجت‏هاي استوار و برهان‏هاي درخشان، انواع ترديدها و شبهه‏هايي را كه در راه عقايد و معارف حقيقي پيش مي‏آيد، از بين مي‏برد؛ و با موعظه‏هاي شافي و با آنچه از داستان‏هاي عبرت‏انگيز، مَثَل‏ها، وعده و وعيد، انذار و تبشير و احكام و شرايع كه در آن هست، همه آفت‏ها و انحراف‏هاي دل را مي‏زدايد. از اين‏روست كه قرآن شفاي مؤمنان [ناميده شده ]است.25

ايشان در جايي ديگر مي‏نويسد:

پس قرآن در اولين برخوردش با مؤمنان، درمي‏يابد كه آنان در درياي غفلت فرو رفته‏اند و موج حيرتْ آنان را احاطه نموده است؛ باطنشان را با تاريكي‏هاي شك و ترديد تيره‏گون ساخته و دل‏هايشان را با رذيلت‏ها و صفت‏هاي پليد، بيمار نموده است. از اين‏رو، قرآن با پندهاي نيكو اندرزشان مي‏دهد و آنان را از خواب غفلت بيدار ساخته، از هر نيّت زشت و كردار ناپسند نهي مي‏كند و به سوي خير و سعادت برمي‏انگيزاند.26

از اين‏رو، پيشوايان اسلام هنگام برخاستن غبار وهمگين «فتنه» و ملتهب گشتن جامعه، مسلمانان را به پناه بردن به قرآن توصيه كرده‏اند تا با تدبّر و پيروي از آن، راه حقيقت را بيابند و خود را از افتادن در گم‏راهي «فتنه» مصون دارند.

كليني در اصول كافي از امام صادق عليه‏السلام و ايشان از پدران خويش روايت مي‏كند كه رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آله فرمودند: «هرگاه فتنه‏ها همچون پاره‏هاي شب تار، شما را فرا گرفتند، بر شما باد تسمّك به قرآن! زيرا آن شفيعي است پذيرفته شده و گزارش‏دهنده زشتي‏هايي است تصديق شده. هر كس قرآن را پيش خود [راهبر ]قرار دهد، او را به بهشت كشاند و هر كه آن را پشت سر خود نهد، او را به دوزخ راند... در آن، چراغ‏هاي هدايت و فروازنگاه حكمت و دليل و گواهي بر معرفت است براي كسي كه راه آن را بداند. پس هر گردنده‏اي بايد ديده‏اش را [به همه سوي آن ]بگرداند، و نگاهش را به [ژرفاي] صفت آن برساند. از هلاكت نجات دهد و از گرفتاري رها سازد. 27

اما با نگاهي گذرا به گذشته تاريخ اسلام، مي‏بينيم گاه مسلمانان با وجود آنكه آيات قرآن را قرائت مي‏كرده‏اند و بر خواندن و حفظ آن از يكديگر سبقت مي‏جسته‏اند، اما از مسير هدايت منحرف گشته و در پرتگاه گم‏راهي و ضلالت غلتيدند. چرا قرآن، كه خود را راهبر و هدايت‏كننده به سوي صراط مستقيم معرفي مي‏كند، آنان را از افتادن در گم‏راهي‏ها حفظ نكرده است؟ چگونه است كه برخي از اصحاب و مسلمانان نامدار، خود و ديگران را در فتنه‏اي گم‏راه‏كننده فرو بردند و قرآن هيچ سودي به آنان نبخشيد؟ راز بي‏تأثيري قرآن در اين‏گونه موارد در چيست؟

در پاسخ بايد گفت: در درستي گفتار خداوند و هادي بودن قرآن، هيچ شكّي نيست. ممكن نيست كسي به قرآن تمسّك جسته باشد و قرآن او را به سوي رستگاري رهنمون نسازد. پس علت انحراف برخي از مسلمانان را بايد در عملكرد خود آنان جست‏وجو كرد. بايد ديد آنان از آياتي مانند «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» 28 چه برداشتي داشته‏اند، حتي امروزه مسلمانان از اين آيه چه استنباطي مي‏كنند؟

قرآن زماني راهگشا و هدايت‏كننده است كه دستورات و قوانينش در زندگي انسان اثرگذار باشند و در گفتار و كردار، تحوّل ايجاد كند. تنها در چنين حالتي است كه مي‏توان ادعا كرد به قرآن تمسّك شده است. به عبارت گوياتر، تمسّك به قرآن يعني: عينيت يافتن آموزه‏هاي قرآن در صفحه ذهن و صحنه زندگي انسان. در غير اين صورت، كم نيستند انسان‏هايي كه قرآن را تلاوت مي‏كنند، در حالي كه لعن و نفرين قرآن در پي آنان است: «رُبَّ تالِ القرآنِ و القرآنُ يلعَنه.» 29

نكته ديگر اينكه در تمسّك به قرآن، درك و فهم درست آيات الهي ضروري است و براي دريافت درست و استوار، حركت در راه صحيح و داخل شدن از مدخل مطمئن آن شرطي است واجب. پس انسان بايد براي تمسّك به قرآن، پيش از هر چيز، راه ورود به قرآن و فهم استوار آن را بيابد.

ج. پيروي از اهل ‏بيت عليهم‏السلام

خداي متعال در آيه 189 سوره «بقره» مي‏فرمايد: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَـكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَي وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ نيكي آن نيست كه از پشت خانه‏ها درآييد، بلكه نيكي آن است كه كسي تقوا پيشه كند، و به خانه‏ها از در [ورودي] آنها درآييد.

اگرچه سبب نزول اين آيه خاص است و در نكوهش يكي از عادت‏هاي غلط جاهلي به هنگام احرام، نازل گشته؛ اما همچنان‏كه مفسّران بر آن تأكيد كرده‏اند، معناي آيه عام است و مراد از آن، اين است كه براي اقدام در هر كاري، خواه ديني باشد يا دنيوي، انسان بايد از طريق درست وارد آن شود؛ نه از راه‏هاي انحرافي و غلط‏انداز. امام باقر عليه‏السلامدر تفسير اين آيه مي‏فرمايند: «يعني هر كاري را از اهلش وارد شويد.» 30

حال در فهم آيات قرآن و تمسّك بدان، بايد به چه كساني مراجعه كرد و بايد از چه راهي وارد شد؟

حضرت علي عليه‏السلام در بخشي از خطبه 154 نهج‏البلاغه ضمن تفسير آيه «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا» به اين پرسش نيز پاسخ گفته‏اند: «به درياهاي فتنه درشدند و بدعت‏ها را گرفتند و سنّت‏ها را وا نهادند. مؤمنان به گوشه‏اي رفتند و گم‏راهان دروغ‏پرداز به زبان آمدند و سخن گفتند. ما خاصان و ياران و گنجوران نبوّت و درهاي رسالتيم. در خانه‏ها، جز از درهاي آن نتوان وارد شد، و آنكه جز از در به خانه درآمد، به دزدي سمر شد.»

سخن اميرمؤمنان عليه‏السلام بيان‏كننده اين نكته است كه براي دوري از لغزش و انحراف، بايد از آموزه‏هاي پيامبر اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمّه اطهار عليهم‏السلامپيروي كرد.

پيامبر اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله در شأن و منزلت حضرت علي عليه‏السلاممي‏فرمايند: «اَنا مَدينةُ العِلم و عَلي بابُها، و هَل تُدخَلُ المدينةُ اِلاّ مِن بابها»؛ 31 من شهر علم هستم و علي دروازه آن. آيا [كسي] جز از دروازه شهر بدان داخل مي‏شود؟

با اندك تأمّلي در آيات الهي، مي‏توان اين مطلب را از آيات قرآن نيز به دست آورد. قرآن كريم افزون بر اينكه در برخي از آيات، پيروي از پيامبر اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله و اولي‏الامر را با اطاعت از خدا همسان دانسته، 32 در آيه 103 سوره «آل‏عمران»، مسلمانان را به تمسّك به «حبل‏اللّه» توصيه نموده است: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»؛ و همگي به ريسمان خدا چنگ بزنيد و متفرّق نشويد.

مفسّران در تفسير «حبل اللّه» آراء گوناگوني ذكر كرده‏اند. عده‏اي آن را «قرآن» و برخي «دين اسلام» و گروهي ديگر «حبل‏اللّه» را به «اهل‏بيت» تفسير كرده‏اند. 33 آنچه از سياق آيات برمي‏آيد اين است كه مراد از «تمسّك به حبل‏اللّه» پيروي از قرآن كريم و فرمان‏برداري از تعاليم پيامبر اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله است؛ زيرا خداوند در آيه 101 همين سوره مي‏فرمايد: «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَي عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ و چگونه كفر مي‏ورزيد، با اينكه آيات خدا بر شما خوانده مي‏شود و پيامبر او ميان شماست؟ و هر كس به خدا تمسّك جويد، قطعا به راه راست هدايت شده است.

دو عبارت «تُتْلَي عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّهِ» و «وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»گوياي اين نكته است كه اين دو، وسيله «اعتصام به خدا» هستند.

علّامه طباطبائي با دقت در سياق اين آيات و نيز توجه به آيه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» 34 مراد از «اعتصام به حبل‏اللّه» را «تمسّك به كتاب خدا و سنّت» دانسته است.

با دقت در مجموعه اين آيات روشن مي‏شود كه سخن علّامه طباطبائي بسيار محكم و دقيق است؛ زيرا خداي متعال از يك‏سو، مسلمانان را به پيروي از آيات قرآن و تعاليم رسول اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهفرامي‏خواند و از سوي ديگر، با توجه به اينكه يكي از تعاليم ارزشمند پيامبر توجه دادن مسلمانان به پيروي از اهل‏بيت عليهم‏السلام و همسنگ دانستن عترت با قرآن است، مي‏توان مراد از «حبل‏اللّه» را در آيه «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»تمسّك به قرآن و اهل‏بيت عليهم‏السلام دانست. احاديثي كه در فرهنگ‏هاي روايي و تفاسير مأثور در تفسير اين آيه ذكر گرديده‏اند مؤيد همين معنايند.

سيوطي در تفسير خود به نقل از زيدبن ثابت از رسول اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهاين‏گونه روايت مي‏كند: «من دو جانشين در ميان شما قرار مي‏دهم: كتاب خداي عزّوجلّ كه رشته‏اي ميان آسمان و زمين است؛ و عترتم، اهل‏بيتم؛ و اين دو از هم جدا نمي‏شوند تا در حوض بر من وارد شوند.» 35

از آنچه به اختصار ذكر گرديد، روشن مي‏شود كه اهل‏بيت عليهم‏السلامدر مقام ثقل اصغر و مفسّر و مبيّن قرآن، همواره مدخلي مطمئن براي تمسّك به قرآن و گريز از گم‏راهي‏ها و ضلالت‏ها به شمار مي‏آيند.

د. بصيرت و هوشياري

از ديگر راه‏هايي كه انسان مي‏تواند در پرتو آن تاريكي‏هاي فتنه را بشكافد و در پناه آن از تنگناي سهمگين و گم‏راه‏كننده فتنه‏ها بگريزد، آگاهي از حوادث و وقايع پيرامون خود و سپس موضع‏گيري هوشمندانه در برابر آنهاست. در آموزه‏هاي دين مبين اسلام، زيركي و كياست از جمله صفات و ويژگي‏هاي مؤمن دانسته شده است: «المؤمن كَيِّسٌ عاقلٌ.» 36 از اين‏رو، انسان مؤمن بايد همواره و در هر شرايط، هوشمندانه گام بردارد و در تصميم‏گيري‏ها، از بصيرت و درايت خود بهره گيرد، به ويژه در هنگامه فتنه‏ها و مشوّش شدن افكار و باورهاي مردم و در پي آن، برآشفته شدن جامعه، كياست و زيركي ضروري است.

اميرمؤمنان عليه‏السلام در خطبه 151 هنگام ترسيم فضاي فتنه‏خيز و ظلمت‏برانگيز جامعه، كه در آن رشته دين گسسته مي‏شود و پايه باورها و انديشه‏ها متزلزل مي‏گردند و مردم بر اثر آميختگي رأي درست و نادرست، راه گم‏راهي در پيش مي‏گيرند از گروهي نام مي‏برند كه مي‏تواند از تاريكناي شبهه‏آفرين و ضلات‏گستر فتنه بگريزد و اينان زيركان و هوشيارانند: «تُهربُ منها الاكياس.»

ايشان در همين خطبه، به گونه‏اي ضمني مسلمانان را به كياست و هوشياري فرامي‏خوانند و به آنان توصيه مي‏كنند در هنگامه فتنه‏ها در نقطه هدف فتنه قرار نگيرند و عَلَمِ بدعت نشوند. «فلا تكونوا انصابَ الفِتَن و أعلام البِدَع.»

توضيح آنكه وقتي فتنه در جامعه سايه افكند و حق و باطل به هم آميخت، براي انسان‏هايي كه كژي و ناراستي وجودشان را فراگرفته، فرصتي وجود دارد تا از چنين فضايي به سود خود بهره گيرند و از گفتار، كردار و موضع‏گيري‏هاي ديگران به نفع سياست‏ها و خواسته‏هاي هوس‏آلود خود استفاده كنند. وقوع چنين امري در هر جامعه‏اي و در هر دوره و زماني ممكن و گاه اجتناب‏ناپذير است. امام زين‏العابدين عليه‏السلامدر نامه خود خطاب به محمّدبن شهاب زُهري بر اين نكته مهم تأكيد كرده و او را به مراقبت از نفس خود و هوشياري در برابر خواسته‏هاي امويان و فتنه آنان توصيه نموده است. آن حضرت در بخشي از نامه خود چنين مي‏فرمايند: «آيا غير از اين است كه (حاكمان جائر) با دعوت از تو، تو را محوري براي گرداندن چرخ ستمگري‏ها ساختند و تو را پلي براي عبور به سوي ظلم‏كردنشان و نردبان گم‏راهي خويش قرار دادند و مبلّغ تباه‏كاري و رهنورد راه خطاي خود كردند؟ تو را نسبت به علماي راستين (آل محمّد عليهم‏السلام) به شك انداختند و دل جاهلان را به وسيله تو شكار كردند و گزيده‏ترين وزيران و نيرومندترين دستيارانشان هم به اندازه تو فساد آنها را آراسته و ظاهرالصّلاح نكرد و (مردم را) از خاص و عام به سويشان نكشيد؟ در برابر آنچه از تو گرفتند، چه بسيار كم مزدت دادند و (به چه بهاي ناچيزي وجدانت را خريدند) و چه اندك (خانه‏اي) در جهان برايت آباد كردند و چگونه (خانه آخرتت را) ويران كردند! پس مراقب نفس خود باش كه ديگري آن را برايت مراقبت نكند و چون مُردي مسئول حساب‏رسي از خود هستي.» 37

فريب شخصيت‏هاي بلندآوازه‏اي همچون محمّدبن شهاب زهري و در پي آن گم‏راهي بسياري از مسلمانان، كه تابع چنين افرادي بودند، اهميت هوشياري و ذكاوت را در برخورد با حوادث شبهه‏ناك و وهم‏آلود آشكار مي‏سازد. گفتاري از اميرمؤمنان عليه‏السلام در نهج ‏البلاغه آمده كه بر اين مطلب (داشتن آگاهي و هوشمندي در هنگام فتنه‏ها) تأكيد بسيار شده، به گونه‏اي كه امروزه عبارت آن حضرت همانند مَثَلي معروف در ميان مسلمانان متداول گشته است.

اميرمؤمنان عليه‏السلام در آنجا، خطاب به فرزند خويش، امام حسن مجتبي عليه‏السلام مي‏فرمايند: «كُن فِي الفِتنَةِ كابنِ اللَّبونِ؛ لا ظَهرٌ فيُركَبُ و لا ضَرعُ فَيُحلَبُ»؛ 38 هنگام فتنه، همچون بچه شتر دو ساله باش؛ نه پشتي دارد تا سوارش شوند و نه پستاني تا شيرش بدوشند.

ابن ابي‏الحديد در شرح اين عبارت چنين گفته است: مقصود از روزگار فتنه، هنگام جنگ و خصومت ميان دو فرمانده گم‏راه است كه هر دو به گم‏راهي فرامي‏خوانند؛ مانند فتنه عبدالملك و ابن زبير و فتنه مروان و ضحّاك، و فتنه حجّاج و ابن اشعث و نظاير آن. اما هر گاه يكي از آن دو صاحب حق بودند؛ مانند جمل و صفّين و مانند آن دو، ديگر روزگار فتنه نيست، بلكه به همراه آنكه حق است بايد جهاد كرد و شمشير كشيد، نهي از منكر نمود و در راه عزّت بخشيدن به دين و اظهار حق، جان را نثار كرد. 39

سخن ابن ابي‏الحديد بر اين نكته تصريح دارد كه جمل، صفّين و حوادثي از اين دست، «فتنه» خوانده نمي‏شوند، بلكه از نظر وي، فتنه زماني است كه هر دو گروه گم‏راه باشند، در حالي كه اين سخن با آنچه در تعريف «فتنه» ذكر شد و ويژگي‏هايي كه براي آن آمد، سازگار نيست. چنان‏كه پيش‏تر گفته شد، «فتنه» فضايي است كه در آن حق و باطل به هم درآميخته‏اند و مسائل شبهه‏ناك و وهم‏آلود بر روي حقايق، سايه افكند و موجب آشفتگي و گم‏راهي مردم شده‏اند. از اين‏رو، اگر ـ بنا به گفته ابن ابي‏الحديد ـ هر دو گروه گم‏راه باشند و مردم نيز نسبت به اين امر آگاه باشند، ديگر «فتنه» خوانده نمي‏شود و اينكه وي حوادث جمل و صفّين را فتنه ندانسته، از اين‏روست كه غبار برخاسته در جامعه آن روزگار، در گذرگاه زمان فرو نشسته است. از اين‏رو، براي ابن ابي‏الحديد و ديگران حق از باطل كاملاً آشكار است؛ اما اگر اين وقايع را در ظرف زماني خود بررسي كنيم و خود را در ميان مردماني كه در آن زمان مي‏زيستند قرار دهيم، روشن خواهد شد كه اين حوادث براي مردم آن روزگار، فتنه بودند و موهوم؛ چراكه براي آنان حق و باطل آن‏گونه كه امروزه روشن است، آشكار نبود. مسلمانان هنگام تصميم‏گيري و اتخاذ موضع نمي‏توانستند به درستي تشخيص دهند كه اميرمؤمنان عليه‏السلامو پيروان آن حضرت سخن حق مي‏گويند يا معاويه، عايشه، طلحه و زبير راه حقيقت مي‏پويند؛ زيرا اين افراد و حتي نهروانيان معيارهايي از حق در آستين داشتند و بر پايه آن، اهداف و خواسته‏هاي خود را استوار مي‏كردند.

نكته ديگر اينكه مراد اميرمؤمنان عليه‏السلام از عبارت مذكور ـ آن‏گونه كه ابن ابي‏الحديد پنداشته ـ هرگز به معناي اجتناب و پرهيز يا بي‏اعتنايي نسبت به حوادث پيرامون نيست، بلكه مقصود آن حضرت از اين تمثيل، تنبّه دادن و بيداري بخشيدن است؛ يعني انسان در هنگامه فتنه‏ها، بايد به گونه‏اي موضع‏گيري كند و چنان رفتار نمايد كه سودجويان و كژانديشان در وي طمع نكنند و او را دستاويزي براي دست‏يابي به مقاصد خود قرار ندهند.

از كلام امام عليه‏السلام به خوبي مي‏توان «فتنه» را باز شناخت و ابعاد آن را فهميد. در حقيقت، آنچه امام عليه‏السلام فرموده‏اند، تفسير فتنه است و از اين سخنان مي‏توان با دقت دريافت كه در مصداق اجتماعي فتنه با محيطي مواجهيم داراي دگرگوني، نااستواري و ناهنجاري كه هيچ چيز به درستي سر جاي خود نهاده نشده است. از اين‏رو، مسلمانان هيچ‏گاه از وقوع «فتنه» و گرفتار آمدن در آن ايمن نيستند. مادام كه خواسته‏هاي هوس‏آلود و پليد و انسان‏هاي دنياطلب و زياده‏خواه و افراد زورمدارِ مردم‏فريب وجود دارند، پيدايش فتنه‏ها و وقوع شبهه‏ها امري قطعي و اجتناب‏ناپذير است. اين فتنه‏ها گاه چنان با اعتقادات و باورهاي مردم درآميخته و به ظاهري از راستي و درستي آراسته مي‏گردند كه گاه عالمان و دولت‏مردان و بزرگان نيز گرفتار و دربند چنين محيط و فضايي مي‏شوند. از اين‏رو، سزاست اين سخن گران‏سنگ اميرمؤمنان عليه‏السلامدر ذهن و خاطر همه مسلمانان، از دولت‏مندان، ناتوانان و مستمندان، و عالمان و عاميان، نگاشته شود تا هنگام رويدادهاي شبهه‏آلود و وهم‏انگيز بر پايه آن موضع گيرند و عمل نمايند. به ويژه، التزام و اهتمام به سخنان اميرمؤمنان عليه‏السلام بايد از سوي متولّيان دين و متصدّيان دولت و حكومت جدّي‏تر گرفته شود؛ زيرا گفتار و كردار آنان ـ با توجه به منزلت و موقعيتشان ـ بر سرنوشت عامه مردم تأثيرگذار و تعيين‏كننده است. اگر هوشمندانه و از سر آگاهي سخن گويند و تصميم بگيرند و ديگران را بدان فراخوانند، مردم نيز با پيروي از آنان به طريق رستگاري و سعادت راه مي‏يابند؛ اما اگر از سر بي‏خبري و از روي هيجان‏هاي برخاسته از فتنه‏ها در فضاي وهم‏آلودِ جامعه قدم بردارند و موضعي اختيار كنند، خود و ديگران را به گم‏راهي مي‏كشانند.

نتيجه ‏گيري

آنچه را گفته شد مي‏توان اين‏گونه جمع‏بندي كرد كه ريشه اصلي همه فتنه‏ها خواهش‏هاي نفساني است كه خود منشأ همه گم‏راهي‏ها در سطح جامعه مي‏شود. خداي متعال جوهره انسان را با اميال و غرايز گوناگون سرشته است كه همه آنها در تكامل و تعالي انسان و رسيدن به مقصودي كه خداوند براي او ترسيم نموده، نقش اساسي دارند. اما آنچه مهم است نظام‏مندي و اعتدال در بهره جستن از اين اميال و غرايز است. مادام كه انسان هر يك از خواسته‏ها را در جاي خود به كار گيرد و آن را از نظم طبيعي خود خارج نسازد، در مسير رسيدن به هدف متعالي و سعادت و رستگاري گام برمي‏دارد؛ اما نگون‏بختي انسان زماني است كه يكي از هوس‏هاي دروني انساني از حدّ خويش تجاوز كند و از محدوده خود پا را فراتر گذارد.

پى نوشت ها

1 كارشناس ارشد علوم قرآن و حديث و عضو هيأت علمى گروه معارف دانشگاه پيام نور كرمان ـ واحد شهداد.

2 ـ انعام: 57.

3 ـ جلال‏الدين سيوطى، الدرّالمنثور فى تفسيرالمأثور، 1411، ج 5، ص 132.

4 ـ ص: 26.

5 ـ قصص: 50.

6 ـ فرقان: 44.

7 ـ جاثيه: 23.

8 ـ عبدالواحد آمدى، غررالحكم و دررالكلم،1376،ج6، ص 362.

9 ـ مولى محسن فيض‏كاشانى، تفسيرالصافى، 1402،ج5،ص 107.

10 ـ حديد: 25.

11 ـ نساء: 135.

12 و13 ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، 1414، ص 122.

14 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، 1403، ج 74، ص 202ـ204.

15 ـ همان، ج 77، ص 293.

16 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 32، ص 221.

17 ـ ابراهيم: 3.

18 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، 1405، ص 208، كتاب «ايمان و كفر».

19 ـ عبدالواحد آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 2.

20 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 78، ص 22.

21 ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، بى‏تا، ج 9، ص 56.

22 ـ جلال‏الدين سيوطى، الدرّالمنثورفى‏تفسيرالمأثور،ج6،ص354.

23 ـ يونس: 57.

24 ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 13، ص 179.

25 ـ همان، ص 180.

26 ـ همان، ج 10، ص 76.

27 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 559.

28 ـ آل‏عمران: 103.

29 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 92، ص 184.

30 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان فى تفسيرالقرآن، 1406، ج 2، ص 51 / سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 2، ص 509.

31 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 40، ص 210.

32 ـ نساء: 59 / مائده: 92 / تغابن: 12.

33 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ج 2، ص 805.

34 ـ حشر: 7.

35 ـ جلال‏الدين سيوطى، الدرّرالمنثور، ج 2، ص 107.

36 ـ عبدالواحد آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 187.

37 ـ ابن شعبه حرّانى، تحف‏العقول، 1363، ص 281.

38 ـ نهج‏البلاغه، 1378، كلمات قصار 1.

39 ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، 1418، ج 18، ص 41.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه سيدجعفر شهيدي، تهران، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، 1378، چ چهارم.

ـ آمدي، عبدالواحدبن محمّد، غررالحكم و دررالكم، ترجمه جمال‏الدين محمّد خوانساري، تهران، دانشگاه تهران، 1376، چ سوم، ج 6.

ـ ابن ابي‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، بيروت، دارالكتب العلميه، 1418، 20 ج.

ـ حرّاني، ابن‏شعبه، تحف‏العقول، قم،مؤسسه‏النشرالاسلامي،1363.

ـ سيوطي، جلال‏الدين، الدّرالمنثور في تفسيرالمأثور، بيروت، دارالكتب العلميه، 1411، 6 ج.

ـ طباطبائي، سيد محمّدحسين، الميزان في تفسيرالقرآن، ترجمه سيد محمّدباقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات اسلامي،بي‏تا.

ـ طبرسي، فضل‏بن حسن، مجمع‏البيان في تفسيرالقرآن، بيروت، دارالمعرفه، 1406، چ دوم، 10 ج.

ـ طريحي، فخرالدين، مجمع‏البحرين، قم، مؤسسه‏بعثت،1414،3ج.

ـ فيض كاشاني، مولي محسن، تفسير الصافي، بيروت، مؤسسه‏الاعلمي للمطبوعات، 1402، چ دوم، 5 ج.

ـ كليني، محمّدبن يعقوب، اصول كافي، بيروت، دارالاضواء، 1405، 2 ج.

ـ مجلسي، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، دار احياءالتراث العربي، 1403، چ سوم.